



بسم الله الرحمن الرحيم

## خلاصه جلسه قبل

بحث امر به شیء، نهی از ضد از مباحث بسیار مهم ملازمات است و یک جلد محاضرات راجع به بحث ضد است. در ضد خاص که مقام اول بود دو دلیل عمده برای امر به شیء، نهی از ضد خاص وجود دارد: دلیل اول، مقدمیت عدم ضد برای ضد دیگر است. همان طور که بیان شد این دلیل می گوید: عدم ضد، مقدمه وجود ضد دیگر است و لذا امر که روی ضد آمد، امر دیگری هم روی عدم ضد دیگر می آید و این مستلزم این می شود که امر به شیء، نهی از ضد دیگر کند؛ چون امر روی ترک ضد دیگر می رود و در این حال، نهی روی فعلش می آید؛ مثلاً امر به بیاض یعنی امر به عدم سواد و امر به عدم سواد هم یعنی نهی از سواد. لذا با این دو مقدمه ای که بیان شد امر به شیء، نهی از ضد می شود.

همان طور که مطرح شد مهم ترین دلیل برای مقدمیت، تمناع و تنافر بین ضدین است که این دلیل در کلمات قدما هم بوده است. ضدین، تمناعان، متنافران و لایجتماعان هستند و دو چیزی که متمناعان و لایجتماعان باشند یعنی هر یک، مانع دیگری است. برای وجود هر چیزی، عدم مانع لازم است و لذا عدم هر کدام، مقدمه ای برای دیگری می شود.

## پاسخ به دلیل مقدمیت

دلیل مقدمیت می گوید: وجود ضد با عدم ضد تقدم و تأخر دارند و رتبه عدم ضد، قبل از وجود ضد است و مقدمیت دارد؛ اما در نقطه مقابل غالب محققین معتقدند که وجود ضد و عدم ضد دیگر در رتبه واحده هستند؛ مثلاً وجود بیاض و عدم سیاهی، وجود الازاله و عدم الصلاة در رتبه واحده هستند. برخلاف استدلالی که می گفتند: تمناع دارند و یکی عدم مانع می شود و عدم مانع مقدم بر ضد دیگر است و از باب مقدمیت، امر آن به این تسری پیدا می کند؛ اما در این قول جمع کثیری می گویند: این ها تقدم و تأخر ندارند بلکه وجود این ضد و عدمش در رتبه واحده هستند. نسبت به استدلال تمناع و تعاند (مقدمیت) جواب هایی داده شده است. جواب مرحوم نائینی بررسی شد و ما در داوری بین آنچه مرحوم نائینی فرمودند و آیت الله خوئی اشکال کردند به یک نوع تفصیل رسیدیم.



## جواب دوم به دلیل مقدمیت

مناقشه دوم، نقض به نقیضین است. اشکال نقضی به استدلال مقدمیت این است که عین فرمایش شما در نقیضین هم می‌آید درحالی‌که در نقیضین شما این اعتقاد را ندارید و قائل به این نیستید که عدم نقیض، مقدمه نقیض دیگر است. همان‌طور که سواد و بیاض، جلوس و قیام و ... تمناع دارند و از تمناع به مانعیت هرکدام برای دیگری می‌رسید و به این می‌رسید که عدم مانع، شرط و جزء علت است پس مقدمه است؛ عین این مطلب را به طریق اولی در نقیضین می‌توانید بگویید. برای این‌که تمناع بین وجود و عدم یک‌چیز، مثل وجود کتاب و عدم کتاب، وجود ازاله و عدم ازاله، خیلی قوی‌تر از ضد است.

در اینجا تمناع مقتضی این است که یکی مانع دیگری باشد و این مستلزم این است که بگویید: وجود هر یک از این نقیضین، متوقف بر عدم مقابل آن است؛ یعنی باید بگویید: وجود الف با عدم الف تمناع دارند و قابل جمع نیستند؛ مثل سواد و بیاض. اگر تمناع دارند باید عدم مقابل، مقدمه این باشد و عدم عدم باید مقدمه برای وجود باشد. سواد و بیاض تمناع دارند و سواد مانع است پس عدم سواد، شرط و مقدمه می‌شود.

## عدم العدم، وجود است نه مقدمه وجود

لازمه این مطلب این است که عدم العدم، مقدمه وجود شود درحالی‌که عدم العدم، همان وجود است و عدم العدم باوجود در رتبه واحده هستند نه این‌که مقدمه باشد. سلب در سلب، وجود و ایجاب می‌شود نه مقدمه وجود. حتی اگر بگوییم: سلب در سلب، مقدمه وجود این شیء است این ارتفاع نقیضین است چون معلوم می‌شود که در یک جایی هیچ‌کدام از این‌ها وجود ندارند (چون یکی عدم است و دیگری مقدمه وجود و هنوز وجود پیدا نکرده است). پس اگر به صرف تمناع بخواهید قائل به مانعیت شوید به معنایی که عدم آن، شرط و مقدمه است، باید این را در نقیضین هم بگویید. چون در نقیضین هم وجود و عدم تمناع دارند و اگر وجود از عدم این شیء مانع است پس عدم وجود، مقدمه برای این وجود است درحالی‌که عدم الوجود، همان وجود است و مقدمه نیست؛ بنابراین از نگاه تمناع و تنافر به مقدمیت نمی‌توان رسید.



## جواب بر مناقشه دوم

بعضی این گونه جواب داده اند: تمناع درجایی مستلزم این است که یکی از آن دو مقدمه برای دیگری باشد که دو امر وجودی باشند نه اینکه یکی وجودی و دیگری عدمی باشد (در نقیضین، یکی وجودی و دیگری عدمی است پس اشکال نقضی وارد نیست). این جواب درواقع تصرف در اصل دلیل است.

البته برخی این جواب را قبول نکرده اند و گفته اند: شما با مسائل بازی می کنید؛ اما به نظر می آید جواب درست است چون تمناع بین وجودیین، موجب تقدم یک طرف بر دیگری می شود. در نقیضین عدم، وجود است و دو چیز نیست. جایی که عدم یکی، عین دیگری نباشد آنجا مقدمه می شود. در نقیضین، عدم وجود، همان وجود است اما عدم سواد، بیاض نیست بخصوص در ضدهایی که ثالث دارند.

بنابراین این نکته نشان می دهد که تمناع در وجود و عدم، یک انتزاع است به خلاف تمناع دو امر وجودی که یک برخورد در عالم واقع است. تمناع بین نقیضین یک تحلیل است و الا در عالم واقع عدم نمی تواند باشد و با وجود درگیر بشود؛ اما تمناع بین ضدین یک امر عینی خارجی است، مثلاً ازاله و صلاّه هر دو در عالم واقع می توانند باشند و درگیر شوند، بخصوص ضدی که ثالث دارد.

پس به صرف مقایسه ضدین با نقیضین نمی توان گفت که اصل استدلال مخدوش است بلکه این استدلال درجایی صحیح است که هر دو وجودیین باشند و در آنجا می توان از تمناع به مقدمیت یکی بر دیگری رسید اما درجایی که وجود و عدم باشند این نقض وارد نیست.

## جواب سوم به دلیل مقدمیت

این جواب در فرمایشات مرحوم نائینی و مرحوم آخوند و مرحوم اصفهانی آمده است. محاضرات هم از مرحوم آخوند به عنوان وجه سوم نقل می کند.

### مقدمه

دو امری که ضدین هستند در آن واحد و در یک موضوع جمع نمی شوند؛ اما در دو موضوع و یا در دو زمان جمع می شوند. این شخص که موضوع واحد است نمی شود در آن واحد هم جالس باشد و هم قائم. همچنین اجتماع ضدین در مرتبه واحده هم جایز نیست؛ یعنی در یک رتبه تحلیلی که در نظر می گیریم دو ضد باهم جمع نمی شود.